فقره «لیس بالرأی و التظنی» و معنای سبب محتمل الخطا و صرف رجحان مجهول السببیة

حال به «رای» برگردیم؛ «لیس بالرأی و لا بالتظنی»، «تظنی» در اینجا به‌معنای باطل است؟ به‌معنای «لا يُغني من الحق شيئاً» است؟ معلوم است که نمی‌خواهد این را بگوید. اصلاً لساا بالتظنی»، «لایغنی من الحق شیئا» نیست. «تظنی» یعنی گمانی که در معرض خطا است. یک احتمالی دارد که درست باشد و احتمالی هم دارد که درست نباشد. اما ادعاهای که متکلم می‌خواهد تخطئه کند، متکلم به‌طور قطع می‌گوید این حرف تو غلط است. نه اینکه حرف تو احتمال هم دارد درست باشد ولی ظن داری. نه، به‌طور قطع اوهام است و تو داری اشتباه می‌کنی.

در «لیس بالرای و لا بالتظنی»، رای برای چه وضع شده است؟ از لغت مطالبی را فرموده‌اند، من برخی از آن‌ها را بخوانم. مثلاً در العین خلیل آمده: «الرأي: رأي القلب، و يجمع على الآراء»[1]؛ رای به این معنا است که دل یک چیز را ببیند، با چشم نبیند. اگر چشم بخواهد ببیند می‌گوییم «رای رویتاً». اما اگر بخواهیم بگوییم نظر داد و دلش یک چیزی را دید، می‌گوییم «رأی رأیاً». «ارتأی» از باب افتعل نه یعنی یک چیزی را دید. «کنت ارتئی ان اصوم». «ارتأی» یعنی انسان فکر کند. «نظر» هم همینطور است. «نظر» یعنی دیدن، «نظر» به‌معنای فکر کردن. «فیه نظر»، یعنی «فیه تأمل و فکر». «نظر» هم همینطور است. پس «رأی» به‌معنای «رأی القلب» است. «يَرَوْنَهُم مِّثْلَيْهِم رَأْيَ الْعَيْنِ»[2] آن جا هم «رای» به کار می‌رود اما اینجا به‌معنای قلب نیست. استعمالات خودش را دارد نشان می‌دهد. «رای العین» یعنی مدّ البصر. ای قرینه «مثلیهم» در آیه شریفه می‌گوید «رای العین»، یعنی واقعاً دوبرابر نبودند بلکه چشمشان دو برابر می‌دید. در مقابل واقعیت است. واقعیتشان دو برابر نبودند اما «مثلیهم رای العین». اینها قرائن خاص است. علی ای حال «رأی» به‌معنای چیزی است که چشم ندیده.

شاهدش در همین روایت ما است؛ البته مرحوم سید نیاورده‌اند و در مقنعه هم نبود. دنبالش در همه کتب بود. حضرت فرمودند: «و لیس بالرأي و لا بالتظني- و لکن بالرؤية...»[3]. یعنی با فاصله دو کلمه، حضرت دو واژه را از یک ماده لغوی کنار هم گذاشتند و فرمودند: «و لیس بالرأی ولکن بالرویة». پس معلوم می‌شود که «رأی» داریم و «رؤیت». با فاصله کوتاه پشت سر هم آمده‌اند.

خُب حالا رؤیت چیست؟ اینکه با چشم ببینیم. «رأی» چیست؟ اینکه نظر بدهد. ندیده اما با نظر به آن برسد. در برخی از مباحثات قبلی دیدم یکی احتمالی که عرض کرده بودم، این بود که «رای» را به‌معنای نظر اهل نجوم گرفته بودم. «لیس بالرای و لابتظنی»؛ «لیس بالرأی» یعنی «لیس بالمراجعة باهل النجوم و الهیئة» که بگوییم آن‌ها تقویم را چه نوشته‌اند. «و لابالتظنی» گمان‌های خودمان می‌شود.

احتمالی که دیروز عرض کردم اعم از آن است. دیروز عرض کردم «لیس بالرای» یعنی آن چه که معرضیت برای خطا دارد، ولی از سبب معین به آن رسیده است. تظنی، رجحان در نظر است ولی خودش نمی‌داند که چرا به این صورت شده، من حیث لایشعر می‌گوید بیشتر اینطور است. خُب چرا؟ دلیلش را بگو! می‌گوید نمی‌دانم؛ اجد فی نفسی که غالب و رجحان با این است. این تظنی می‌شد. «رأی» چیست؟ رأی مثل حدسیات می‌ماند در مقابل تجربیات. رأی این است که می‌گوید «ارتأی»؛ یعنی می‌گوییم امشب رؤیت هلال می‌شود به‌خاطر این دلیل. دلیلش را هم با خودش دارد. حضرت می‌فرمایند این دلیل فایده ندارد؛ این دلیل ها در معرض خطا است چه طور می‌خواهد در صوم و فریضه الهیه به اینها مراجعه کنیم. اگر اینطور معنا کنیم که «رای» به این معنا باشد، هم حرف هویزی را می‌گیرد و هم غیر آن‌ها را. به نظرم احتمال دیروز از احتمال سابق بهتر است. چون آن یک خاص بود و این معنایی اعم است.

شاگرد: تظنی به چه معنا شد؟

استاد: یعنی در ذهنش غلبه با این است که امشب ماه دیده می‌شود و هلال داریم... .

شاگرد: یعنی اعتباطا؟! الکی به ذهنش آمده؟

استاد: نه، اعتباط یعنی جزاف. تظنی یعنی حیث لایشعر. یک چیزهایی هست اما نمی‌تواند منقح کند. در کفایه و ... حرف‌هایی را می‌زدند و بعد می‌گفتند «فانقدح بما ذکرنا». یعنی یک چیزهایی را گفتیم و حالا یک چیزی منقدح شد. یعنی مبادی روشنی دارد که داریم حرفش را می‌زنیم. در ذهنش یک غلبه ای هست اما مبادی آن روشن نیست و لایشعر است. منقدح و شسته رفته نمی‌تواند بگوید.

شاگرد: مثل چه موردی؟

استاد: مثل تجربه. در تجربه هر بار می‌بینید وقتی به فلز حرارت می‌دهید منبسط می‌شود.

شاگرد: در مسأله هلال چطور رای نباشد ولی تظنی باشد؟

استاد: مثلاً صبح بیست و هفتم ندیده و می‌گوید من صبح بیست و هفتم رفتم که ببینم نبود، پس هلال را می‌بینم. این ربطی به تقویم ندارد. ولو خودش یک جور دلیل است و باز عرض من نمی‌شود.

شاگرد۲: هلال دو شبه. فکر می‌کند ضخیم است.

شاگرد۱:دلیل به معنای وسیعش بخواهید بگیرید همه اینها می‌شود رأی.

شاگرد۳: ظاهراً در رأی یک مقدماتی می‌خواهد که نحوه استنباط دارد. مقدمات اینها به‌گونه‌هایی است که وقتی به دست نوع بدهید، نمی‌گویند یک سری مسائل را کنار هم گذاشت و یک چیزی گفت.

شاگرد: ظنی پایین‌تر از ظن نیست؟ چون سابقا می فرمودید معنای باب تفعّل خود را به داده زدن است. لذا باید حتی ظن هم حاصل نشده باشد، بلکه در حال روانی خودش شرائطی حاکم است که خودش را به این ظن میزند.

استاد: مثل تشرف مانعی ندارد. ولی وقتی باب تفعّل بود اینطور نیست که وقتی خودش را به داده زد، متلبس به آن مبدأ نباشد. الآن که میگویند تشرف حاصل کردی نه عینی خود را به شرافت زدی و اصلاً از شرافت چیزی به شما نرسیده. اصلاً این منظور نیست. تشرف عینی اصلش برای خودتان نبود، تشرّفتم؛ شما رفتید و خودتان را به معرض شرافت درآوردید و بعد از آن به شرافت هم متلبس شدید. لذا ظنی عینی میرود و یک تلاشی میکند و به یک ظنی میرسد. اما تلاشی است که خودش را به ظن درآورده.

شاگرد۲: این مباحث را با «رأی القلب» یکی میفرمایید؟

استاد: نه، احتمالی که دیروز عرض کردم را گفتم.

شاگرد۲: ظاهراً «رأی القلب» با «رأی»ای که اسم است و مصدر نیست متفاوت است. گویا یک روح معنایی برای اصل رؤیت است که گاهی با رؤیت با بصر است و گاهی همان رؤیت، دیدن با قلب است.

شاگرد: بعید نیست ظنی همین باشد. ظنی عینی تشبث بدلیل های الکی که حتی ظن هم نمیآورد. در مقابل رأی که ادلهای هستند که واقعاً صلاحیت دارد که ظن بیاورد.

---

[1] العین، ج۸، ص ۳۰۶

[2] آل عمران ۱۳

[3] الكافي (ط - الإسلامية)، ج4، ص: ۷۷

بازبینی #1
ایجاد شده 6 آوریل 2026 13:37:55 توسط ... .
به روزرسانی شده 6 آوریل 2026 13:39:45 توسط ... .